

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده ميباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۹/۱۴

داکتر نوراحمد خالدي

نقطه عطف در تاريخ معاصر افغانستان: شورای نظار و ایجاد بحران هویت ملی 14 سپتمبر 2026

پیش گفتار



در فصل‌های پیشین این درس، مفاهیم بنیادین دولت، حاکمیت، ساختارهای عنعنوی قدرت و نظام‌های حکومتی در افغانستان را بررسی کردیم. دیدیم که چگونه الگوهای تاریخی حکومت‌داری (لودی، سوری و درانی) در طول قرن‌ها، سرنوشت سیاسی این سرزمین را رقم زده‌اند. اکنون در این فصل، به یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین مقاطع تاریخ معاصر افغانستان می‌پردازیم: به قدرت رسیدن «شورای نظار» (ربانی-مسعود) در سال ۱۹۹۲ و تداوم آن پس از سال ۲۰۰۱.

استدلال اصلی این فصل آن است که این دوره، نه تنها یک جابه‌جایی ساده قدرت، بلکه آغاز یک پروسه سیستماتیک شکستن

سمبول‌های ملی، تضعیف هویت فراگیر «افغانی» و ایجاد شکاف عمیق قومی در جامعه افغانستان بود. این پروسه، که با مشوره برخی مشاورین خارجی و با هدف مقابله با «دولت پشتون‌محور» آغاز شد، در نهایت به اضمحلال اردوی ملی، فروپاشی دولت و ایجاد یک «حکومت موازی» انجامید که زمینه‌ساز سقوط جمهوری در سال ۲۰۲۱ گردید. هدف این فصل، ارزیابی مستند این رخدادها و استخراج درس‌های لازم برای حال و آینده افغانستان، به‌خصوص برای نسل جوان و دیاسپورای افغان است.

۱. زمینه‌های تاریخی: فروپاشی دولت نجیب‌الله و توافقتنامه پشاور

پس از خروج نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹، دولت داکتر نجیب‌الله با تکیه بر حزب دموکراتیک خلق و سازمان امنیت دولتی (خاد)، کوشید تا بقای خود را تضمین کند. اما فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، این دولت را از حامی اصلی خود محروم ساخت. در چنین شرایطی، گروه‌های مجاهدین که سال‌ها در خارج از کشور سازماندهی شده بودند، با حمایت پاکستان و عربستان، برای تسلط بر کابل آماده می‌شدند.

در ۲۴ اپریل ۱۹۹۲، نمایندگان گروه‌های مجاهدین در پشاور، تحت فشار پاکستان، «موافقتنامه پشاور» را امضا کردند. بر اساس این موافقتنامه، قرار بود یک دولت موقت به رهبری صیغت‌الله مجددی تشکیل شود و سپس قدرت به برهان‌الدین ربانی منتقل گردد. اما این توافقنامه از ابتدا با نقص‌های ساختاری جدی روبرو بود:

- **حذف نیروهای میانه‌رو:** این توافقنامه، تنها گروه‌های جهادی را در بر می‌گرفت و هیچ جایگاهی برای نیروهای سیاسی میانه‌رو، روشنفکران و یا خود دولت نجیب‌الله در نظر نگرفته بود.
- **نادیده گرفتن ساختارهای عنعنوی:** توافقنامه پشاور، برخلاف سنت تاریخی افغانستان (مانند الگوی درانی)، هیچ مکانیسمی برای مشارکت قبایل و اقوام مختلف در قدرت پیش‌بینی نکرده بود.
- **تقسیم ناعادلانه قدرت:** قدرت عملاً در دست یک حلقه محدود از رهبران جهادی، به‌خصوص برهان‌الدین ربانی (تاجیک) و احمدشاه مسعود (تاجیک) متمرکز شد و سایر اقوام، به‌خصوص پشتون‌ها، از سهم مناسب در قدرت محروم ماندند (خالدي، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۲۸۴).

۲. به قدرت رسیدن شورای نظار و آغاز پروسه تخریب

با ورود نیروهای مسعود به کابل در ۲۵ اپریل ۱۹۹۲، «شورای نظار» که در حقیقت شاخه نظامی و سیاسی حزب جمعیت اسلامی به رهبری ربانی و مسعود بود، کنترل پایتخت را به دست گرفت. این گروه، اگرچه در ظاهر بخشی از دولت اسلامی انتقالی بود، اما در عمل، قدرت واقعی را در دست خود متمرکز کرد و به عنوان یک «دولت درون دولت» عمل می نمود.

بر اساس گزارش های معتبر، از همان روزهای نخست، پروسه سیستماتیک تخریب سمبول های ملی و تضعیف هویت فراگیر «افغان» آغاز شد. این پروسه، که به گفته برخی منابع، با مشوره مشاورین خارجی (از جمله ویلیام میلی و داکتر امین صیقل) طراحی شده بود، استدلال می کرد که «اقوام غیرپشتون دیگر نمی خواهند مانند گذشته دولت پشتون محور را ادامه دهند» (خالدی، مکتب حکومت داری پشتون، فصل ۹ و ۱۲).

۳. پیامدهای مخرب پروسه شورای نظار

۳.۱. اضمحلال اردوی ملی و دولت

یکی از نخستین اقدامات شورای نظار، انحلال تدریجی اردوی ملی افغانستان بود. اردویی که در دوران عبدالرحمن خان بنیان گذاری شده و در دوران جمهوری دموکراتیک، به عنوان یک نهاد ملی و نسبتاً منسجم شناخته می شد، با سیاست های «پاکسازی قومی» و بی توجهی، به شدت تضعیف شد. بسیاری از افسران مجرب و غیرتاجیک، از اردو اخراج یا مجبور به ترک کشور شدند. این اقدام، خلای قدرت نظامی عظیمی ایجاد کرد که بعدها گروه های مسلح غیرمسئول و در نهایت طالبان از آن بهره برداری کردند.

۳.۲. هجوم فرهنگی و تضعیف زبان دری

دوره جمهوری اسلامی (۲۰۲۱-۲۰۰۱) شاهد «هجوم فرهنگی گسترده» از سوی ایران بود. هدف این هجوم، «تسحیل» (ادغام) زبان دری افغانستان در فارسی مروج ایران بود. این عمل با سرمایه گذاری وسیع در رسانه های افغانستان توسط ایرانی ها صورت گرفت. به عنوان مثال، تلویزیون هایی مانند «طلوع» تنها افراد فارغ شده از مؤسسات تعلیمات عالی در ایران را استخدام می کردند و گفته می شود که فرهنگستان زبان دولت ایران رسماً بیش از ده هزار واژه ساخته شده را به وزارت فرهنگ افغانستان پیشنهاد کرد (شجاع، ۲۰۲۶).

این سیاست، نه تنها به استحاله زبان دری انجامید، بلکه هویت فرهنگی مشترک افغانستان را نیز تضعیف کرد. زبان دری، که همواره به عنوان «زبان وصل» و میراث مشترک خراسان بزرگ شناخته می شد، به تدریج به ابزاری برای «فارسی سازی» با میراث پشتو و سایر اقوام تبدیل شد.

۳.۳. انحصار قدرت و زراندوزی توسط یک حلقه خاص

در طول بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی، رهبران شورای نظار و ائتلاف شمال به «دارایی های قارونی» دست یافتند. این ثروت اندوزی، نتیجه غضب اهرم های دولتی، اقتصادی، تجارتي و مالی کشور بود. خانواده های ربانی، مسعود، فهیم، عطا محمد نور، اسماعیل خان و قانونی، با ایجاد صدها شرکت خصوصی، شهرک های رهائشی، بلندمنزل ها، شرکت های ترانسپورتي، انحصار تجارت مواد نفتی، انحصار قراردادهای اکمالاتی با قوای امریکایی و ناتو، و دستگاه های تلویزیونی، اقتصاد کشور را در بست در اختیار خود گرفتند (خالدی، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۳۰۵-۳۰۲).

این انحصار قدرت و ثروت، حس بی اعتمادی عمیقی در میان سایر اقوام، بخصوص پشتون ها، ایجاد کرد. آنها خود را در ساختار قدرت، تصمیم گیری ملی و سرنوشت کشور شریک نمی دیدند.

۳.۴. رشد گفتمان «خراسان طلبی» و «من افغان نیستم»

یکی از پیامدهای مستقیم سیاست های قوم محورانه شورای نظار، رشد گفتمان «خراسان طلبی» در میان برخی روشنفکران و سیاستمداران غیرپشتون بود. لطیف پدram، از رهبران این جریان، در سال ۲۰۱۵ علناً از رهبران اقوام غیر پشتون تقاضا کرد که در مناطق خود «خودمختاری» اعلام کنند. او گفت: «زبان من فارسی است و کشور من خراسان نام دارد».

این اظهارات، پروسه «من افغان نیستم» را آغاز کرد و «خراسان طلبی» اوج گرفت. این گفتمان، که ریشه در مشکلات تاریخی و نارضایتی های قومی داشت، به جای تقویت هویت ملی فراگیر، به تجزیه بیشتر جامعه دامن زد. این در حالی بود که مفهوم «افغان» در طول تاریخ، به خصوص از دوران احمدشاه درانی، به عنوان «ملیت رسمی تمام اتباع کشور» تعریف شده بود و هویت فراگیر برای تمام اقوام محسوب می شد (خالدی، خراسان در آئینه افغانستان، فصل هشتم).

۳.۵. ایجاد «حکومت موازی» و سقوط جمهوری

شاید بارزترین نمونه تضعیف نهادهای دولتی و قوم‌محوری، رفتار عبدالله عبدالله در سه دوره انتخابات ریاست‌جمهوری (۱۳۸۸، ۱۳۹۳ و ۱۳۹۸) بود. او در هر سه دوره، نتایج انتخابات را نپذیرفت و در نهایت در سال ۱۳۹۸، «حکومت موازی» ایجاد کرد. این حکومت موازی، عملاً در تمام زمینه‌های دولت-اردو، پولیس، اداره دولت، مطبوعات و غیره-به میان آمد دست آویز او برای این کار عدم پذیرفتن «حکومت تقلبی» بود. در حالیکه نه حامد کرزی و نه داکتر اشرف غنی در حضور شورای نظاری ها در کمیسیونهای انتخاباتی و در اداره ولایات چنین قدرتی نداشتند تا نتایج انتخابات را به نفع خود تغییر دهند. پیروزی آنها در انتخابات تنها و تنها ناشی از تفوق عددی نفوس پشتونها در یک جامعه عنعنوی بود که بزرگترین قوم در افغانستان از نظر عددی میباشد و این تفوق را نتایج تمام انتخابات ها تأیید کردند.

این اقدام عبدالله عبدالله و شورای نظار، مشروعیت نظام انتخاباتی را به شدت تخریب کرد و حس بی‌اعتمادی ملی را عمیق‌تر ساخت. در نهایت، این شکاف‌ها و ناکامی‌ها بود که زمینه‌ساز سقوط سریع دولت جمهوری اسلامی در اگست ۲۰۲۱ و بازگشت مجدد طالبان شد (خالدی، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۳۲۰-۳۱۶).

۴. واکنش قوم پشتون و پیروزی مجدد طالبان

پیروزی مجدد طالبان در سال ۲۰۲۱ را، همانند پیروزی سال ۱۹۹۶، می‌توان تا حدی واکنش قوم پشتون در برابر این پروسه «پشتون‌ستیزی»، «افغان‌ستیزی»، «افغانستان‌ستیزی» و هرج مرج داخلی دولت دانست. طالبان، که عمده‌تأ از پشتون‌های غلجایی و مناطق جنوبی تشکیل شده‌اند، توانستند از نارضایتی عمیق پشتون‌ها از انحصار قدرت توسط تاجیک‌ها و هرج مرج داخلی دولت و نیروهای مسلح بهره‌برداری کنند و خود را به‌عنوان «مدافع حقوق پشتون‌ها» و «یک نیروی متحد کنند و با ثبات» معرفی نمایند.

این در حالی بود که سیاست‌های قوم‌محورانه شورای نظار، به‌جای تقویت همبستگی ملی، به تضعیف هویت مشترک افغان و تقویت واگرایی قومی انجامیده بود.

۵. درس‌های تاریخی برای حال و آینده

۵.۱. برای افغانستان

۱. خطر قوم‌محوری: تجربه شورای نظار نشان داد که هرگونه انحصار قدرت توسط یک قوم یا گروه خاص، نه تنها به تضعیف هویت ملی می‌انجامد، بلکه زمینه‌ساز بحران، جنگ و فروپاشی می‌شود. آینده افغانستان در گرو توزیع منصفانه قدرت و مشارکت همه اقوام در چارچوب یک نظام فراگیر است.

۲. حفاظت از سمبول‌های ملی: پرچم، سرود ملی، نام کشور و زبان مشترک، سمبول‌های هویت ملی هستند و تضعیف آنها به تجزیه جامعه می‌انجامد. هرگونه تغییر در این سمبول‌ها باید با اجماع ملی و با احترام به میراث مشترک تمام اقوام صورت گیرد.

۳. تقویت نهادهای ملی: اردوی ملی، پولیس و ادارات دولتی باید فراگیر، حرفه‌ای و غیرسیاسی باشند و به‌جای وفاداری به یک قوم یا گروه، به قانون اساسی و ملت افغانستان وفادار باشند.

۴. پرهیز از تحریکات قومی: گفتمان‌های تفرقه‌افکن مانند «من افغان نیستم» و «خراسان‌طلبی» که ریشه در نارضایتی‌های تاریخی دارند، باید با گفت‌وگوی ملی و رفع تبعیض جایگزین شوند. تقویت هویت فراگیر «افغان» که همه اقوام را در بر بگیرد، ضروری است.

۵.۲. برای دیاسپورای افغان

۱. پرهیز از دامن زدن به شکاف‌های قومی: دیاسپورای افغان، به خصوص در کشورهای غربی، باید به‌جای بازتولید شکاف‌های قومی، به تقویت همبستگی ملی و گفتمان مشترک افغانی بپردازد. پیروزی‌های فردی (مانند انتخاب عایشه وهاب به کانگرس آمریکا) باید مایه افتخار تمام افغان‌ها باشد، نه موضوع رقابت و تحقیر قومی.

۲. نقش رسانه‌ها و روشنفکران: رسانه‌های دیاسپورا و روشنفکران افغان باید به‌جای تشدید تنش‌های قومی، به ترویج فرهنگ گفت‌وگو، مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز بپردازند. نقد سازنده باید جای تخریب و تحقیر را بگیرد.

۳. حمایت از نهادهای مدنی: نهادهای مدنی دیاسپورا باید بر تقویت جامعه مدنی فراگیر، حمایت از حقوق بشر و مبارزه با همه‌گونه تبعیض متمرکز شوند. اتحاد ملی و همبستگی فراگیر، تنها راه نجات افغانستان از بحران کنونی است.

۶. جمع‌بندی

دوره شورای نظار (۱۹۹۶-۱۹۹۲) و تداوم آن در جمهوری اسلامی (۲۰۲۱-۲۰۰۱)، یکی از تلخ‌ترین و عبرت‌آموزترین مقاطع تاریخ معاصر افغانستان است. در این دوره، به نام مبارزه با «دولت پشتون‌محور»، پروسه‌ای

آغاز شد که به تضعیف سمبول‌های ملی، اضمحلال اردوی ملی، انحصار قدرت و ثروت توسط یک حلقه محدود، و رشد گفتمان‌های تفرقه‌افکن انجامید. این پروسه، در نهایت به فروپاشی دولت جمهوری و بازگشت مجدد طالبان منجر شد.

درس بزرگ این دوره برای افغانستان و دیاسپورای افغان آن است که هیچ قوم، مذهب یا گروهی نمی‌تواند به‌تنهایی سرنوشت افغانستان را تعیین کند. هویت ملی افغانستان، یک هویت متکثر و فراگیر است که تمام اقوام، زبان‌ها و مذاهب را در بر می‌گیرد. آینده افغانستان در گرو احترام به این تنوع، توزیع منصفانه قدرت، تقویت نهادهای ملی و پرهیز از هرگونه قوم‌محوری و تفرقه‌افکنی است. تنها در این صورت است که می‌توان از "چرخه شوم بحران، جنگ و فروپاشی" رهایی یافت و به "ثبات، توسعه و همزیستی مسالمت‌آمیز" دست یافت.

مراجع و منابع

۱. خالدی، نوراحمد. ۲۰۲۶. (تاریخ مستند افغانستان، جلد دوم. بریزین: انجمن تاریخ افغانستان).
۲. خالدی، نوراحمد. ۲۰۲۶. (مکتب حکومت‌داری پشتون: هفت‌قرن تکامل سیاسی (قرن ۱۱ تا ۱۸ میلادی). بریزین: انجمن تاریخ افغانستان).
۳. خالدی، نوراحمد. ۲۰۲۵. (خراسان در آئینه افغانستان: کاوشی در هویت تاریخی و واقعیت‌های جغرافیایی. بریزین: انجمن تاریخ افغانستان).
۴. شجاع، ر. (۲۰۲۶). زبان به مثابه قدرت: ملی‌گرایی زبانی طالبان و به‌حاشیه‌راندن دری در افغانستان پس از ۲۰۲۱. مطالعات قومیت و ملی‌گرایی.
۵. بارفیلد، توماس. ۲۰۱۰. (افغانستان: تاریخ فرهنگی و سیاسی. پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون).
۶. لی، جان‌اتان. ۲۰۱۸. (افغانستان: تاریخ از ۱۲۶۰ تا امروز. لندن: ریکشن بوکس).
۷. گزارش‌های دیده‌بان حقوق بشر (HRW) و عفو بین‌الملل (Amnesty International) در مورد وضعیت اقلیت‌های قومی و مذهبی در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۲۶).
۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان (مصوب ۱۳۸۲).
۹. ویلیام میلی و امین صیقل:

Saikal, Amin, and William Maley. *Regime Change in Afghanistan: Foreign Intervention and the Politics of Legitimacy*. Boulder: Westview Press, 1991.



آرشیف: مطالب نشر شده نور احمد خالدی